



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وضو در کتاب و سنت

حضرت آیة اللہ جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وضو در کتاب و سنت

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	وضو در کتاب و سنت
۷	مشخصات کتاب
۷	چکیده
۷	آیه وضو از محکّمات
۱۲	آغاز اختلاف
۱۴	سوره مائده، آخرین سوره نازل شده
۱۶	ریشه اختلاف
۱۶	اشاره
۱۶	اختلاف قرائت
۱۸	تمسک به روایات منسوخ شستن پاها
۱۹	ترویج شستن پا از جانب قدرت حاکم
۲۱	عامل نحوی در کلمه «أرجلکم»
۲۳	دو گونه قرائت و دلالت آیه بر مسح پاها
۲۶	شستن پاها با توجه به قرائت نصب
۲۷	شستن پاها با توجه به قرائت جر
۳۱	اجتهاد در مقابل نص
۳۱	اشاره
۳۲	شستن، شامل مسح است
۳۳	نسخ قرآن به واسطه سنت پیامبر
۳۴	توجه دادن به وجوب میانه روی در ریختن آب
۳۵	آسان بودن شستن پاها بر خلاف موی سر
۳۷	پیروی از پیشینیان در شستن
۳۸	تعیین حد، نشانه شستن

- ۳۹ مرجعیت سنت پس از تعارض دو قرائت
- ۴۰ شستن پاها زیاده ای از طرف رسول خدا
- ۴۲ تمسک به مصلحت
- ۴۳ فاصله شدن جمله «فامسحوا» برای بیان ترتیب
- ۴۳ مسح بر پاها در احادیث صحیح
- ۴۳ اشاره
- ۴۴ روایاتی از رسول خدا درباره مسح پاها
- ۵۱ نادیده گرفتن روایات مسح
- ۵۲ اسامی صحابه و تابعین برجسته قائلان به مسح
- ۵۷ کیفیت وضوی پیامبر از زبان امامان اهل بیت
- ۵۷ روایات اهل بیت درباره وضو
- ۶۰ سخن پایانی
- ۶۳ درباره مرکز

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۲۰۸۹۵

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر

عنوان و نام پدیدآور: وضو در کتاب و سنت / سبحانی تبریزی، جعفر

منشأ مقاله: ، فقه اهل بیت، ش ۳۸، (تابستان ۱۳۸۳): ص ۳ - ۵۰.

توصیفگر: آداب و رسوم مذهبی

توصیفگر: وضو

توصیفگر: طهارت

توصیفگر: احادیث

ص: ۱

چکیده

یکی از اختلافات مسلمانان در احکام عبادی، حکم مسح یا شستن پا در وضو است. ریشه این اختلاف پدیده را باید در تفاوت روایات جست و جو کرد، اما تردیدی نیست که قرآن بهترین داور در نزاع میان روایات است و آیه وضو در سوره مائده - حتی بنابر قرائتهای گوناگون آن - بر حکم مسح پا دلالتی روشن دارد. از این رو جمع کثیری از عالمان اهل سنت با پذیرش دلالت صریح قرآن به توجیه ضعیف فتاوی برخی از فقیهان خویش پرداخته اند. پس دلالت روشن قرآن کریم، همراه با روایات فراوان اهل سنت که از وجوب مسح پا حکایت می کنند، به ضمیمه فتاوی گروه فراوانی از صحابه و تابعین بر این حقیقت، و در نهایت، روایات روشن اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) در باره کیفیت وضوی آن حضرت، تردیدی در رجحان قول به وجوب مسح پا در وضو باقی نمی گذارد.

آیه وضو از محکمات

مسلمانان به پیروی از قرآن کریم اتفاق نظر دارند که نماز، بدون طهارت، صحیح نیست و طهارت مطلوب برای نماز، وضو، غسل و تیمم است. خداوند، سر تکلیف انسانها را به طهارت قبل از نماز، بیان کرده است: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم» [خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد]. چنان که از

ظاهر کتاب و سنت برمی آید، وضو در تشریح اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لاصلاه إلا بطهور»؛ [نماز بدون طهارت صحیح نیست] و در جای دیگر فرمود: «الوضوء شرط الإیمان»؛ [وضو جزء ایمان است]. حال که جایگاه وضو در تشریح اسلامی چنین است، بر هر مسلمانی واجب است که از اجزا، شرایط، نواقض و مبطلات آن، که کتب فقهی عهده دار بیان آنها هستند، آگاه شود. آنچه در این مقاله بر آن تکیه می کنیم، تبیین یکی از مسائل وضو است که فقها در باره آن اختلاف نظر دارند؛ یعنی حکم مسح یا شستن پاها. خداوند در قرآن به هنگام بیان وجوب وضو و کیفیت آن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ [ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به نماز می ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی جلو پا مسح کنید و اگر جنب باشید، غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما قضای حاجت کرده، یا با زنان تماس گرفته (آمیزش جنسی کرده اید) و آب نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن، بر صورت و دستها بکشید. خداوند نمی خواهد مشکلی

برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، شاید شکر او را به جای آورید]. این آیه یکی از آیات الاحکام است که از آنها احکام شرعی عملی که افعال مکلفان را در امور مربوط به زندگی دنیا و دینشان تنظیم می کند، استنباط می شود. این گونه آیات، دلالت و تعابیر آشکار و روشنی دارد؛ زیرا مخاطب این آیات، مردمان با ایمانی هستند که مایلند رفتار خویش را طبق آیات قرآنی انجام دهند. از این رو این آیات، از آیات مربوط به توحید و معارف عقلی، بویژه مسائل مربوط به مبدأ و معاد که دیدگان اندیشمندان متبحر را به خود جلب می کند، متفاوت است. انسان اگر در این آیات و نظایر آنها که مبین وظایف مسلمانان است، مانند آیاتی که وجوب اقامه نماز در اوقات پنج گانه را بیان می کند، تأمل کند، درمی یابد این گونه آیات که همه مومنان را مورد خطاب قرار می دهد تا وظایف آنان را به هنگام اقامه نماز ترسیم کند، از تعابیر محکم و دلالت روشنی برخوردار است. این گونه خطابها باید از هر گونه پیچیدگی و ابهام، تقدیم و تأخیر و تقدیر کلمه یا جمله ای عاری باشد تا عموم مسلمانان در هر سطحی که هستند، اعم از عالمی که به دقایق قواعد عربی آشناست و غیر عالم، از مضمون آن آگاه شوند. بنابراین هر کس آیه مزبور را به گونه ای دیگر تفسیر کند، از جایگاه آن بی خبر است؛ همچنان که اگر کسی تلاش کند آن را در پرتو فتاوی فقهی فقها تفسیر کند، از راه درستی وارد نشده است.

جبرئیل امین

این آیه را بر قلب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل کرد و او آن را برای موءمنان تلاوت نمود و موءمنان به روشنی و بدون هیچ گونه تردید و ابهام و غموضی، وظیفه خود را در مقابل آن دریافتند. تنها در دوره پیدایش اجتهادات و تضارب آرا غموض و پیچیدگی در آن ایجاد شد. بنابراین کسی که این آیه مبارک را با دقت بخواند، با قلب و زبان خود اعتراف می کند: بار خدایا منزهی تو! چه فصیح و بلیغ است کلام تو. آنچه قبل از نماز بر هر فرد مسلمانی واجب و لازم است، آشکار و بیان کردی، چرا که در آغاز فرمودی: «یا أيها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلاه»؛ [ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که به نماز می ایستید.] آن گاه در تبیین کیفیت وظیفه ما هنگام نماز، این دو امر را بیان فرمودی: الف) «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم إلى المرافق»؛ [صورت و دستها را تا آرنج بشوید.] ب) «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلى الکعبین»؛ [و سرها و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید.] منزهی تو! هیچ اجمال و ابهامی را در سخن و بیانت ننهادی و با توضیح این فریضه و بیان جزئیات آن، باب اختلاف و انحراف را بستی. بارالها، منزهی تو! اگر کتاب عزیز تو حافظ و نگهبان دیگر کتب آسمانی است، پس به یقین حافظ و نگهبان روایات رسیده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز می باشد، همچنان که فرمودی: «وانزلنا إليك الكتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیہ من الكتاب و مهیماً علیه»؛ [و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی

که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگهبان آنهاست]، در برخی از روایات به شستن پاها امر شده و در برخی دیگر به مسح آنها. پس با روایات متناقضی که از شخصیتی روایت شده که جز وحی را بازگو نمی کند و در سخنانش تناقضی یافت نمی شود، چه کنیم؟ خدایا، منزهی تو! برای ما راهی نیست جز اینکه به آنچه کتاب عزیز و قرآن مجید تو ندا داده است، تمسک کنیم. قرآن واقعیت این فریضه را در طی دو جمله بیان می کند که وضو از دو شستن تشکیل شده است: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ [صورت و دستها را تا آرنج بشویید] همچنان که از دو مسح تشکیل شده است: «فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ [سر و پاها را تا برآمدگی جلوی پا مسح کنید]. «أَفْغِیرَ اللّٰهِ اَبْتَعِیْ حَکْمًا وَّ هُوَ الذّٰی اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مَفْصَّلًا»؛ [با این حال؛ آیا غیر از خدا را به داوری طلبیم؟ در حالی که کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است].

آغاز اختلاف

مسلمانان قبل از حکومت خلیفه سوم، در مسئله وضو اتفاق نظر داشته، در مورد مسح پاها یا شستن آن، اختلاف نظر بارزی نداشتند، اما از روایاتی که از عثمان در بیان کیفیت وضو نقل شده، استفاده می شود، آغاز اختلاف در این زمینه در دوره خلافت این خلیفه آغاز شده است. مسلم در صحیحش برخی از این اخبار را نقل می کند و ما اینک به ذکر آنها می پردازیم:

۱. مسلم از حمران، یکی از موالی عثمان، نقل کرده است: برای عثمان بن عفان مقداری آب برای وضو آوردم و او

وضو گرفت. آن گاه گفت: گروهی از مردم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احادیثی نقل می کنند که نمی دانم چیست. آگاه باشید من دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مثل من وضو گرفت. سپس گفت: هر کس چنین وضو بگیرد، همه گناهان گذشته اش بخشوده می شود و نماز و راه رفتنش تا مسجد، نافله محسوب می شود. ۲. مسلم از ابی انس روایت کرده است: عثمان به آرامی وضو گرفت، آن گاه گفت: آیا نمی خواهید کیفیت وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به شما نشان دهم؟ سپس هر بخش از اجزای وضو را سه بار انجام داد. قتیبه در روایتش افزوده است که سفیان گفت: ابو نصر از ابی انس نقل کرده است که در این هنگام نزد عثمان جمعی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضور داشتند. روایات دیگری در بیان کیفیت وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نقل از عثمان وجود دارد که مسلم آنها را ذکر نکرده است، اما دیگران آورده اند. تمامی آنها اشاره دارند که اختلاف نظر در زمینه کیفیت وضوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در دوره خلافت عثمان روی داده است. اما اینکه سبب اختلاف چه بوده است، در ادامه به بیان آن خواهیم پرداخت. قرآن، تنها مرجع و حافظ به هنگام اختلاف روایات است. قرآن بر دیگر کتب آسمانی، اشراف دارد و معیار حق و باطل آنهاست. آنچه در کتب آسمانی وجود دارد، چنانچه با قرآن مخالفت نداشته باشد، اخذ می شود؛ و گرنه باید آن را رد کرد. بنابراین وقتی جایگاه قرآن نسبت به دیگر کتب

آسمانی چنین است، جایگاه آن نسبت به روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده نیز چنین است؛ یعنی قرآن بر آنها اشراف دارد و چنانچه روایتی (در صورت صحت سند) با آن مخالفت نداشته باشد، اخذ می شود؛ و گرنه پذیرفته نمی شود. البته معنای سخن این نیست که باید سنت را از شریعت حذف و به قرآن اکتفا کرد؛ بلکه سنت؛ یعنی روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، چنانچه با سند قطعی مسلمانان (قرآن) در تضاد نباشد، پس از قرآن، دومین حجت مسلمانان است. بنابراین اگر قرآن در زمینه مسح یا شستن، حکمی داشته باشد، اخباری که بر خلاف آن حکم باشند، چه ارزشی دارند؟ البته اگر امکان جمع بین قرآن و اخبار وجود داشته باشد، مثلاً «اخباری که در این باب وارد شده، مربوط به دوره ای خاص بوده، آن گاه قرآن آنها را نسخ کرده است» این کار را می کنیم. اما اگر امکان جمع وجود نداشته باشد، باید آن روایات را به کنار نهاد. فخر رازی می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: اگر حدیثی برای شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، چنانچه با آن موافق بود، آن را قبول کنید؛ و گرنه آن را رد کنید».

سوره مائده، آخرین سوره نازل شده

به طور قطع مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده است و در آن آیه منسوخی وجود ندارد. احمد بن حنبل در مسند، ابو عبید در فضائل، نحاس در ناسخ، نسائی، ابن منذر، حاکم و ابن مردویه در کتبشان و بیهقی

در سنن خویش از جبیر بن نفیر نقل کرده اند: حجج به جای آوردم، آن گاه بر عایشه وارد شدم. به من گفت: ای جبیر، مائده می خوانی؟ گفتم: بله، گفت: مائده آخرین سوره ای است که نازل شده است. بنابراین آنچه را که در این سوره حلال یافتید، حلال است و آنچه را در آن حرام یافتید، حرام بدانید. ابو عبید از ضمیره بن حبیب و عطیه بن قیس نقل کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مائده از نظر نزول، آخرین سوره از سوره های قرآن است. پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید. فریابی و ابو عبید و عبد بن حمید و ابن منذر و ابوالشیخ از ابی میسره نقل کرده اند: در سوره مائده هجده فریضه است که در هیچ یک از سوره های قرآنی نیست و آیه منسوخی در آن وجود ندارد و یکی از آیات این سوره، آیه «و إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا» است. ابو داود و نحاس در النسخ از ابی میسره عمرو بن شرحبیل نقل کرده اند: «از سوره مائده آیه ای نسخ شده است». عبد بن حمید می گوید: «به حسن گفتم: آیا از سوره مائده چیزی نسخ شده است؟ گفت: نه». ۱۰ همه این روایات نشان می دهد که مائده آخرین سوره ای است که نازل شده، بنابراین چاره ای جز عمل طبق آیات آن وجود ندارد و هیچ آیه ای از آن نسخ نشده است. روایات بسیاری از امامان علیهم السلام وجود دارد که نشان می دهد مائده آخرین سوره ای است که نازل شده و آیه ای از آن نسخ نشده است. محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی با سند خود از امام علی (علیه السلام) نقل کرده است: برخی

آیات قرآن با برخی آیات دیگر نسخ می شود و اینکه کدام آیه، آخرین آیه است، باید آن را از فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دست آورد. آخرین سوره ای که بر حضرت نازل شد، سوره مائده است که قبل از خودش را نسخ کرد و چیزی آن را نسخ نکرد. شیخ طوسی با سند خود از امام صادق و امام باقر (علیه السلام) و آن دو از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل کرده اند که در طی حدیثی طولانی فرموده است: قرآن حکم مسح روی کفشها را نسخ کرده است. همانا سوره مائده [که در آن به مسح بر پاها امر شده] دو ماه قبل از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. با توجه به مطالب گذشته، روایات مخالف با قرآن را باید بر منسوخ بودنشان به واسطه قرآن، حمل کرد و یا باید آنها را به کنار نهاد.

ریشه اختلاف

اشاره

حال که دانسته شد آغاز اختلاف در زمینه مسح یا شستن پاها در دوره خلافت خلیفه سوم بوده است، اینک این پرسش مطرح می شود که چه چیزی سبب شد حدود بیست سال پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در این زمینه اختلاف ایجاد شود؟ در پاسخ به این پرسش احتمالاتی وجود دارد که آنها را ذکر می کنیم:

اختلاف قرائت

ممکن است تصوّر شود ریشه اختلاف در آن دوره، اختلاف قرائت بوده است؛ به این معنا که قراء در اعراب کلمه «أرجلكم» در آیه «فامسحوا بروءوسکم و أرجلکم» اختلاف داشتند. گروهی کلمه «أرجلکم» را عطف بر «بروءوسکم» گرفتند و در نتیجه آن را «ارجلکم» به کسر «لام» قرائت کردند که مطابق

این قرائت، مسح بر پاها واجب می شود. اما گروهی کلمه «أرجلكم» را عطف بر «وجوهکم» در جمله «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم» قلمداد کردند و در نتیجه آن را «أرجلکم» به فتح «لام» قرائت کردند که مطابق این قرائت، شستن پاها واجب می شود. اما این احتمال قطعاً باطل است؛ زیرا اگر یک عرب اصیل آیه مزبور را بدون هر گونه پیش داوری بخواند، به جز عطف «أرجلکم» بر «بروءوسکم» به چیز دیگری راضی نخواهد شد؛ خواه کلمه «أرجلکم» را با جرّ بخواند یا با نصب، هرگز به فکرش نمی رسد که این کلمه بر «وجوهکم» عطف شده باشد تا در نتیجه، منشأ اختلاف در مسح یا شستن پاها باشد. بنابراین اگر کسی خواهان تفسیر آیه و فهم مدلول آن باشد، کافی است خودش را در عصر نزول آیه قرار دهد و در نظر بگیرد این کلام خدا را از دهان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا اصحابش می شنود. در این صورت، آنچه از آن می فهمد بین خود و خدایش حجت خواهد بود و قطعاً به احتمالات و وجوهی که پس از آن ظاهر می شود، اعتماد نخواهد کرد. اگر این آیه را بر یک عرب که دور از فضای مباحث فقهی و اختلافاتی که میان مسلمانان در کیفیت وضو وجود دارد، عرضه کنیم و از او بخواهیم آنچه را از آیه می فهمد برای ما بیان کند، به روشنی و بدون اینکه فکر کند که آیا «أرجلکم» عطف بر «بروءوسکم» است یا بر «وجوهکم» خواهد گفت: وضو مشتمل بر دو شستن و دو مسح است. او درک می کند که آیه شریفه از دو جمله تشکیل شده و در

هریک از آنها به حکمی تصریح گردیده است: در جمله نخست، یعنی «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم إلى المرافق» ابتدا حکم شستن «وجوه» آمده، آن گاه «ایدی» بر آن عطف شده است. بنابراین حکم «ایدی» به دلیل عطف بر «وجوه»، حکم «وجوه» را دارد. در جمله دوم، یعنی «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلى الکعبین» ابتدا حکم مسح «روءوس» مطرح شده، آن گاه «ارجل» بر آن عطف شده است. بنابراین حکم «ارجل» به دلیل عطف شدن بر «روءوس» حکم «روءوس» را دارد. واو عطف که میان «روءوسکم» و «أرجلکم» آمده، نشان دهنده این است که حکم پس از واو با حکم قبل از آن، یکی است و هیچ عرب اصیلی بین حکم «روءوس» و حکم «أرجل» تفاوت قائل نمی شود، بلکه آن را مخالف ظاهر آیه می داند.

تمسک به روایات منسوخ شستن پاها

از برخی روایات استفاده می شود که شستن پاها به هنگام وضو به جای مسح، سنت بوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بخشی از عمرشان به آن دستور داده اند. اما وقتی سوره مائده نازل شد که در آن آیه وضو و دستور مسح پاها به جای شستن آنها وجود دارد، سنت قبلی نسخ شده و وظیفه این می شود که در وضو پس از شستن دستها، سر و پاها مسح شود. پس از گذشت زمانی، برخی که ناسخ و منسوخ را نمی شناخته اند، به سنتی که نسخ شده عمل می کنند و همین موجب اختلاف بین مسلمانان می شود. غافل از اینکه پس از نزول قرآن، که حاوی سوره مائده، یعنی آخرین سوره ای که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، وظیفه مسلمانان عمل به قرآن ناسخ است. ابن جریر از

انس روایت می کند: «قرآن به مسح پاها به هنگام وضو حکم کرد، در حالی که سنت، شستن [پاها] بود». منظور از سنت، عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از نزول آیه قرآن در این زمینه می باشد. بدیهی است که قرآن، حاکم و ناسخ سنت است. ابن عباس می گوید: «مردم در وضو پای خود را می شویند در حالی که در قرآن چیزی را جز مسح پاها نمی یابم». بین روایاتی که حاکی از عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شستن پاها و ظهور آیه در لزوم مسح است، می توانیم این گونه جمع کنیم و بگوییم شستن پاها قبل از نزول آیه وضو بوده است. نظیر این مطلب را در باره مسح بر کفشها (به هنگام سفر) هم مشاهده می کنیم؛ زیرا حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد و وی از پدرش و او از علی (علیه السلام) روایت کرده است: «قرآن حکم مسح روی کفشها را نسخ کرده است». عکرمه از ابن عباس روایت کرده است: آیه وضو پس از مسئله مسح روی کفش نازل شده و معنای کلام این است که اگر چه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوره ای دستور مسح روی کفش صادر شده بود، ولی قرآن خلاف آن را آورده و آن را نسخ کرده و فرموده است: «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم»؛ یعنی بر پوست پا مسح کنید، نه بر کفش و جوراب.

ترویج شستن پا از جانب قدرت حاکم

حاکمان اصرار داشته اند که پاها به جای مسح، شسته شود و به خاطر کثیف بودن کف پاها مردم را بر این کار مجبور می کرده اند. از آنجا که بسیاری از مردم، پا برهنه بوده اند، آن را

می پذیرفته اند. برخی از مطالبی که در متون آمده است این احتمال را تأیید می کند؛ از جمله: - ابن جریر از حمید روایت کرده است که گفت: موسی بن انس که ما نزد او بودیم، گفت: ای ابا حمزه! حجاج در اهواز برای ما که با او بودیم خطبه ای ایراد کرد و در طی آن از وضو یاد کرد. آن گاه گفت: «اغسلوا وجوهکم و ایدکم و امسحوا بروءوسکم و ارجلکم» و هیچ جای انسان کثیف تر از پاهایش نیست، پس زیر و رو و پاشنه آنها را بشوید! انس گفت: خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت. خداوند فرموده است: سرها و پاها را مسح کنید، موسی بن انس گفت: چنین بود که هر گاه انس می خواست پاهایش را مسح کند، آنها را تر می کرد. - از جمله مواردی که نشان می دهد دستگاههای تبلیغاتی رسمی هیئت حاکم، شستن پاها را تأیید کرده و کسانی را که به مسح معتقد بوده اند، مواءخذه می کرده اند، روایتی است که احمد بن حنبل با سند خویش از ابی مالک اشعری نقل کرده که روزی او به قومش می گوید: جمع شوید تا برای شما نمازی آن گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوانده است، بخوانم، چون جمع شدند، گفت: آیا میان شما غریبه ای هست؟ گفتند نه مگر خواهر زاده ای از ما. گفت: خواهر زاده هر قومی، از آن گروه است. آن گاه درخواست کرد کاسه آبی بیاورند. وقتی آوردند، وضو گرفت؛ به این شکل که نخست مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه صورت و دستها را هر کدام سه بار شست و بر سر و روی دو پا مسح کرد

و آن گاه نماز خواند. اینها احتمالاتی بود که می توان با آنها شستن پا به جای مسح را توجیه کرد؛ با آنکه قرآن بر مسح دلالت دارد. از میان این سه احتمال، احتمال دوم و پس از آن، احتمال سوم به واقع نزدیک تر است.

عامل نحوی در کلمه «أرجلكم»

آیه وضو تنها دلیل محکمی است که بر وجوب وضو و کیفیت آن دلالت دارد. این آیه، به روشنی بیان می کند که وظیفه نمازگزار قبل از نماز چیست. مقتضای حال این است که این آیه از نشانه های آشکار و دلالت محکمی برخوردار بوده و هیچ گونه اجمال و ابهامی نداشته باشد. خداوند سبحان در این آیه می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة، فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلى المرافق، وامسحوا برؤوسکم و أرجلکم إلى الكعبین». اینکه آیا در وضو باید پاها را شست یا آنها را مسح کرد، به تشخیص عاملی که در کلمه «أرجلکم» عمل کرده است، بستگی دارد. توضیح این که در آیه مبارک دو عامل و دو فعل وجود دارد که در ابتدا به نظر می رسد هر یک بتواند عامل نحوی کلمه «أرجلکم» باشد. اما بحث در این است که ذوق عربی کدام یک را عامل این کلمه می داند؟ آن دو عامل: «فاغسلوا» و «وامسحوا» است. اگر بگوییم عامل نحوی «أرجلکم» «فاغسلوا» است، شستن پاها واجب می شود، اما اگر بگوییم عامل، «وامسحوا» است، مسح پاها واجب می شود. بنابراین ملاک وجوب مسح یا غسل، در گرو تعیین عامل کلمه «أرجلکم» است. بدون شک با قطع نظر از هر گونه پیش داوری و عمل متداول بین مسلمانان، دقت در آیه شریفه، عامل دوم را اثبات می کند؛ یعنی

«فامسحوا» عامل «أرجلكم» است، نه «فاغسلوا» که دورتر است. به عبارت دیگر، «أرجلكم» عطف بر کلمه نزدیک تر، یعنی «روءوسکم» است، نه عطف بر کلمه دورتر که «وجوهکم» باشد. این مطلب را با مثالی توضیح می دهیم: اگر بشنویم که کسی می گوید: «أحِبُّ زیداً و عمرواً و مررتُ بخالدٍ و بکر» و اعراب نصب یا جرّ بکر را ظاهر نکنند، در این صورت می گوئیم بکر بر خالد عطف است و عامل نحوی آن، فعل دوم یعنی «مررتُ» است و عطف بر «عمرو» نیست تا عامل نحوی آن فعل نخست یعنی «أحِبُّ» باشد. علمای ادبیات عرب گفته اند اصل این است که کلمه بر کلمه ای که نزدیک تر است عطف شود و عدول از این اصل نیازمند وجود قرینه ای در کلام است؛ و گرنه موجب می شود مراد واقعی متکلم فهمیده نشود؛ مثلاً وقتی رئیس به خادم خود می گوید: «اکرم زیداً و عمرواً و أضرب بکراً و خالداً» خادم بین این دو جمله تفاوت می گذارد و می فهمد عمرواً بر زیداً و خالداً بر بکراً عطف است و احتمال دیگری به خاطرش خطور نمی کند. فخر رازی در این زمینه می گوید: می تواند عامل نصب در کلمه «أرجلكم»، جمله «وامسحوا» باشد و می تواند فعل «فاغسلوا» باشد. اما هر گاه در باره یک معمول، دو عامل وجود داشته باشد، اِعمال عامل نزدیک تر اولویت دارد. بنابراین واجب است عامل نصب در کلمه «أرجلكم»، جمله «وامسحوا» باشد. با توجه به این توضیحات، کلمه «أرجلكم» منصوب بوده، در نتیجه مسح پاها واجب است. حال که چنین است و خروج از قواعد ادبی در مثالهای عرفی جایز نیست، پس در باره کلام خداوند رعایت این قاعده سزاوارتر

است. بنابراین اگر آیه وضو به یک عرب اصیل که خود را از تعصبات مذهبی رها کرده باشد، عرضه شده، از او در باره دلالت آیه سوءال شود، پاسخ خواهد داد: اعضایی وجود دارد که باید آنها را به هنگام وضو شست که صورت و دستهاست؛ اعضایی هم وجود دارد که باید آنها را مسح کرد که سر و پاهاست. او براساس قواعد ادبیات عرب، تردیدی به خود راه نمی دهد که عامل نحوی در «روءوسکم» و «أرجلکم» یک چیز است؛ یعنی «فامسحوا» و هرگز به ذهنش خطور نمی کند که بین «روءوسکم» و «أرجلکم» از این جهت تفاوتی قائل شود؛ به این صورت که عامل «روءوسکم» جمله «فامسحوا» باشد و عامل «أرجلکم» جمله «فاغسلوا». هر گاه دلالت آیه بر مسح یا شستن پاها روشن باشد، به چیز دیگری نیاز نداریم. روایاتی که موافق دلالت آیه است بر مضمون آن تأکید می کند و روایاتی که مخالف آن است، باید به نحوی توجیه شود و بهترین راه این است که بگوییم به واسطه آیه فوق نسخ شده است.

دو گونه قرائت و دلالت آیه بر مسح پاها

از نظر ما اختلاف قراء در کلمه «أرجلکم» که گروهی آن را با نصب خوانده اند و گروهی دیگر با جرّ، در دلالت آیه بر وجوب مسح تأثیری نمی گذارد. توضیح اینکه نافع و ابن عامر و عاصم (البته بنا بر روایت حفص از او) «أرجلکم» را به نصب قرائت کرده اند و این، قرائت معروفی است که قرآنهاى متداول مطابق آن است. ابن کثیر، حمزه، ابو عمرو و عاصم (البته به روایت ابی بکر از او) آن کلمه را به جرّ قرائت کرده اند. به اعتقاد ما هر دو قرائت یاد شده،

بدون اینکه تردیدی وجود داشته باشد، بر قول به وجوب مسح، منطبق است؛ زیرا قرائت جزّ قوی ترین شاهد است بر اینکه کلمه «أرجلكم» بر کلمه «بروءوسکم» عطف شده است، زیرا دلیلی برای قرائت جزّ اینک به کلمه «بروءوسکم» عطف شده باشد، وجود ندارد. در این صورت بدون شک، پاها را باید مسح کرد. دلیل قرائت نصب این است که این کلمه بر محل «بروءوسکم» که به دلیل مفعول بودن، منصوب است، عطف شده است. عطف بر محلّ یک کلمه، در زبان عربی متداول است و مواردی از این قبیل در قرآن کریم وجود دارد. اما خداوند در قرآن، فرموده است: «ان الله برىء من المشركين ورسوله» که قرائت کلمه «رسوله» به ضمّ، قرائتی معروف و متداول است و دلیلی برای رفع آن جز اینک عطف بر محل اسم إنّ، یعنی لفظ جلاله در عبارت «إنّ الله» باشد، وجود ندارد؛ زیرا «الله» مبتدأست. اما در کتب عربی عطف بر محلّ، در موارد زیادی آمده است؛ به طوری که این هشام برای این مسئله باب خاصی تنظیم کرده و شرایط آن را بیان نموده است. در اشعار عربی نیز نمونه عطف بر محل، بسیار است؛ برای مثال شاعر گفته است: معاوی أنّا بشر فاسجح فلسنا بالجمال ولا الحديداء در این شعر کلمه منصوب «الحديداء» بر محل «الجمال» عطف شده است؛ زیرا «بالجمال» خبر «لیس» است. از آنچه گذشت این نتیجه به دست می آید که اختلاف قرائت در کلمه «أرجلكم» تأثیری در تعیین وجوب مسح ندارد. این دو قرائت را بنابر قولی که شستن پاها را واجب می داند، بررسی خواهیم کرد. از طرف دیگر گروهی از

علمای نامدار اهل سنت تصریح کرده اند که آیه فوق بر وجوب مسح دلالت دارد. اینان گفته اند کلمه «أرجلكم» بر عامل نزدیک تر عطف شده است، نه بر عامل دورتر؛ یعنی عاملی که در کلمه «أرجلكم» اثر کرده، «فامسحوا» است، نه غیر آن. اینک سخنان برخی از آنها را ذکر می کنیم: ۱. ابن حزم گفته است: اما دیدگاه ما در باره پاها این است که قرآن مسح را واجب کرده است. خداوند فرموده است: «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم». کلمه «أرجلكم» را چه مجرور بخوانیم و چه مفتوح، در هر صورت بر «روءوس» عطف شده است؛ یعنی اگر مجرور بخوانیم، بر لفظ «روءوس» عطف شده و اگر منصوب بخوانیم، بر محلّ «روءوس» عطف شده است و غیر این جایز نیست. ۲. فخر رازی گفته است: مقتضای مجرور خواندن کلمه «أرجلكم» این است که بر «روءوس» عطف شده باشد. در این صورت، پاها را باید همچون سر، مسح کرد. اما در صورت قرائت نصب، علما گفته اند که مسح واجب است؛ زیرا کلمه «بروءوسکم» در جمله «وامسحوا بروءوسکم» در محل نصب است، اما ظاهراً به وسیله «باء» مجرور شده است. بنابراین اگر «أرجلكم» بر «روءوسکم» عطف شده باشد، می توان آن را بنا بر عطف بودن بر محلّ «روءوسکم» منصوب خواند و می توان آن را بنا بر عطف بودن بر ظاهر «روءوسکم» مجرور خواند. این کلام، نظر مشهور نحویان است. ۳. شیخ سندی حنفی پس از بیان اعتقاد جزمی خود بر اینکه ظاهر قرآن [وجوب] مسح پاهاست، می گوید: ظاهر قرآن مسح را می رساند؛ زیرا ظاهر آن قرائت جز است و قرائت نصب در صورتی است که بر محل عطف کنیم. به نظر می رسد

همین مقدار از نقل آرای صاحب نظران اهل سنت، در بیان این حقیقت که هر دو قرائت، بدون هیچ گونه تردیدی تنها بر مسح منطبق است و آن را تأیید می کند، کافی باشد. شستن پاها با توجه به قرائت نصب و جرّ گذشت که اختلاف قرائت در کلمه «أرجلكم»، در اعتقاد به مسح پاها تأثیری ندارد. به عبارت دیگر، نصب کلمه «أرجلكم» و هم جرّ آن، عقیده وجوب مسح را تأیید می کند. عامل کلمه «أرجلكم» جمله «فامسحوا» است و کلمه «أرجلكم» بر لفظ یا محلّ «بروء ووسکم» عطف شده است. اما سخن در امکان انطباق اعتقاد به شستن پاها بر این دو قرائت معروف و میزان هماهنگی آن با قواعد عربی است. طی این بحث، روشن خواهیم ساخت که اسناد شستن پاها به آیه، نقض آشکار قواعد عربی است.

شستن پاها با توجه به قرائت نصب

اگر قائل شویم که آیه وضو بر شستن پاها دلالت دارد، به ناچار باید عامل نصب کلمه «أرجلكم» جمله «فاغسلوا» باشد و کلمه «أرجلكم» بر «وجوهکم» عطف شده باشد. لازمه این کلام آن است که بین معطوف، یعنی «أرجلكم» و معطوف علیه، یعنی «وجوهکم» جمله ای که به این دو کلمه ربطی ندارد، یعنی «وامسحوا بروء ووسکم»، فاصله شده باشد؛ در حالی که نباید حتی یک کلمه بی ربط بین «معطوف» و «معطوف علیه» فاصله اندازد، چه رسد به یک جمله بی ربط. در کلام عرب فصیح شنیده نشده که کسی بگوید: «ضربت زیداً و مررت بیکر و عمرواً» که کلمه «عمرواً» بر «زیداً» عطف شده باشد. ابن حزم گفته است: عطف کلمه «أرجلكم» بر کلمه «وجوهکم» جایز نیست؛ زیرا درست نیست که بین «معطوف» و «معطوف علیه»

«علیه» یک جمله استینافی قرار گیرد. ابو حیان گفته است: صحت این اعتقاد که قرائت نصب در «أرجلکم» به دلیل عطف بودن آن بر «وجوهکم» است، بعید می نماید؛ زیرا در این صورت بین دو کلمه که به هم عطف شده اند، جمله ای انشایی (یعنی وامسحوا بروءوسکم) فاصله می افتد. شیخ حلبی در تفسیر آیه و وضو گفته است: نصب کلمه «أرجلکم» بنا بر عطف شدن آن بر محلّ است و جرّ آن بنا بر عطف شدن آن بر لفظ و نصب آن بنا بر عطف شدن بر کلمه «وجوهکم» جایز نیست؛ زیرا در این صورت بین «معطوف» و «معطوف‌ء علیه» جمله ای بیگانه که «وامسحوا بروءوسکم» باشد، فاصله می افتد؛ در حالی که اصل این است که بین آن دو حتی یک کلمه فاصله نیندازد، چه رسد به یک جمله. و در کلمات عرب فصیح شنیده نشده کسی بگوید: «ضربت زیداً و مرتت بیکر و عمرواً» که عمرواً بر زیداً عطف شده باشد. شیخ سندی گفته است: توجیه قرائت نصب کلمه «أرجلکم» به عطف بودن آن بر محل کلمه «روءوسکم» به صواب نزدیک تر است؛ زیرا عطف به محل، شایع است. همچنین در این توجیه مشکل فاصله افتادن بین معطوف و معطوف‌ء علیه با یک جمله بیگانه وجود ندارد. بنابراین ظهور قرآن در مسح است. سخنان دیگری هم از ادیبان و مفسران وجود دارد که تصریح می کند قرائت نصب و برداشت وجوب شستن پاها از آیه، متوقف بر این است که مرتکب نقض یک قاعده نحوی شویم و میان معطوف و معطوف‌ء علیه با یک جمله بیگانه فاصله بیندازیم.

شستن پاها با توجه به قرائت جر

قائلان به وجوب شستن پاها در وضو، قرائت نصب را به گونه ای توجیه کرده اند

که ضعف و ناهماهنگی آن با قواعد عربی آشکار است. آنان وقتی متوجه شدند قرائت جرّ بر مسح دلالت دارد، نه بر شستن، در توجیه و تطبیق قرائت جرّ با اعتقادشان به وجوب شستن، در ماندن. از این رو، کوشیدند تا توجیهی برای قول به شستن پاها با توجه به قرائت جرّ بیابند، اما توجیهی نیافتند جز «اعراب جرّ به سبب مجاورت». کلمه «أرجلكم» به سبب اینکه به کلمه «وجوهکم» عطف شده، منصوب است، اما چون در جوار کلمه ای مجرور، یعنی «بروءوسکم» قرار گرفته، اعراب جرّ را از آن کسب می کند، که از آن به «جرّ به سبب مجاورت» تعبیر می شود و به این معناست که کلمه ای اعراب طبیعی خود را از دست بدهد و اعراب کلمه مجاور را بگیرد. می گویند در مثل آمده است: «حُجِرُ ضَبِّ خَرَبٍ» [سوراخ سوسمار خراب است]، کلمه «خَرَبٍ» چون خبر «حُجِر» است باید مرفوع باشد، اما چون در کنار کلمه مجرور «ضَبِّ» قرار گرفته، از آن کسب جرّ کرده و مجرور شده است. از آنجا که «جرّ به سبب مجاورت» در کلمات فصیح عرب وجود ندارد و بر فرض وجود آن، دارای شرایطی است که در مورد بحث، آن شرایط، موجود نیست، فصل بعدی را به بیان این موضوع اختصاص می دهیم. صحت و شروط «جرّ به سبب مجاورت» از آنجا که قائلان به لزوم شستن پاها در وضو، قرائت جرّ کلمه «أرجلكم» را با همجواری آن با کلمه «بروءوسکم» توجیه می کنند، مناسب است در اینجا سخنان ادبای نامدار را نقل کنیم تا میزان صحت اعراب جرّ به سبب همجواری و بر فرض صحت آن، شرایط انجام آن معلوم شود.

۱. زجاج گفته است: ممکن است گفته شود کلمه «أرجلكم» به دلیل همجواری با کلمه ای مجرور، مجرور شده است؛ مانند کلام کسی که بگوید: «حُجْر ضَبِّ خَرِبٍ» که کلمه «خَرِبٍ» خبر «حجر» است و قاعدتاً باید مرفوع باشد، ولی به واسطه همجواری با «ضَبِّ» مجرور شده است. اما این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا اهل زبان عربی اتفاق نظر دارند که اعراب یک کلمه به سبب همجواری با کلمه دیگر، شاذ و نادر است. بنابراین حمل آیه قرآن بر چنین اعراب نادری، در غیر صورت ضرورت، جایز نیست. ۲. علاء الدین بغدادی در تفسیرش موسوم به الخازن می گوید: برخی کسره لام را در «أرجلكم» به دلیل مجاورت با لفظ قبلی دانسته و حکم لفظ قبلی را به این لفظ تسری نداده اند. اینان برای این سخن به قول عرب استناد کرده که می گویند: «حُجْر ضَبِّ خَرِبٍ» و گفته اند کلمه «خرب» صفت «حجر» است، نه صفت «ضَبِّ» و اعراب جرّ آن به سبب مجاورت با کلمه «ضَبِّ» است. این سخن به دو دلیل صحیح نیست: (أ) موارد اعراب جرّ به سبب مجاورت را یا باید به ضرورت شعری حمل کرد و یا باید افعال آن را در مواردی که احتمال اشتباه نمی رود، مجاز دانست. در مثال مذکور، معلوم است که کلمه «خرب» صفت «ضَبِّ» نیست، بلکه صفت «حجر» است. (ب) اعراب جرّ به سبب مجاورت، در صورتی است که واو عطف میان دو کلمه نباشد. اما در صورت وجود واو عطف، عرب آن را اعمال نمی کند. ۳. سیرافی و ابن جنّی، اعراب جرّ به سبب مجاورت را انکار کرده اند و اعراب جرّ در کلمه «خرب» را چنین تأویل

کرده اند که این کلمه، صفت «ضَبّ» است. برای آگاهی از جزئیات دیدگاه این دو ادیب، به کتاب مغنی اللیب مراجعه شود.

۴. ابن هشام گفته است: اعراب جرّ به سبب مجاورت، در عطف نسق جاری نمی شود؛ زیرا حرف عطف، مجاورت دو کلمه را از بین می برد. از سخنانی که به طور مختصر نقل کردیم، نتیجه می گیریم: اولاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت، در کلام فصیح استعمال نشده است. ثانیاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت در صورت استعمال در کلام فصیح، یا به جهت ضرورت شعر است و یا به این جهت است که طبع انسان، مشابهت را بین دو لفظی که کنار هم هستند، می طلبد اما هیچ یک از این دو جهت در این آیه وضو وجود ندارد؛ یعنی نه ضرورت شعری وجود دارد و نه طبع انسان قبول می کند کلمه «أرجلکم» اعراب اصلی خود را از دست بدهد و اعراب جرّ بگیرد. ثالثاً، جرّ به سبب مجاورت، در صورتی جایز است که احتمال اشتباه وجود نداشته باشد. همان طور که در مثال معروف بود؛ زیرا کلمه «خرب» حتی اگر مجرور باشد، صفت «حجر» است، نه صفت «ضَبّ» اما در آیه چنین نیست؛ زیرا قرائت جرّ موجب اشتباه می شود؛ به این معنا که اگر در واقع شستن پاها لازم باشد، اعراب جرّ کلمه «أرجلکم» به سبب مجاورت با کلمه «روءسکم» این توهم را در انسان ایجاد می کند که کلمه «أرجلکم» بر «روءسکم» عطف شده و حکم پاها همچون سر، مسح است، نه شستن؛ زیرا مخاطب متوجه نمی شود جرّ کلمه «أرجلکم» به سبب مجاورت است، نه به سبب عطف بر «روءسکم». بنابراین دلیلی ندارد که این

نوع از جزّ را که ظاهر آن با مراد گوینده در تضاد است، اِعْمال کنیم. رابعاً، اعراب جزّ به سبب مجاورت، تنها در وصف و بدل و امثال این دو ثابت شده است، نه در معطوف. از بحث مفصل گذشته آشکار شد که قول به لزوم مسح، به راحتی و بدون هیچ گونه تأویل، با هر دو قرائت، انطباق دارد، اما قول به لزوم شستن چنین نیست؛ زیرا این قول نه با قرائت نصب سازگار است و نه با قرائت جزّ.

اجتهاد در مقابل نص

اشاره

آفت فقه این است که فقیه در مقابل نص، به امور اعتباری و ادله استحسانی تمسک کند؛ زیرا این امور با مذهبی که تعبد به نص را لازم می‌داند، در تضاد است. بنابراین مسلمان به نصّ (با هر دلالتی که دارد) متعبد است و هیچ گاه رأی خویش را بر کتاب خدا و سنت صحیح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مقدم نمی‌شمارد و این نشانه تسلیم در برابر خدا و رسول و کتاب و سنت است. خداوند فرموده است: «يا ايها الذين آمنوا لا تقدّموا بين يدي الله و رسوله و اتقوا الله إنّ الله سمیعٌ علیمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بر خدا و رسولش پیشی نگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند، شنوا و داناست. معنای آیه این است که با تحمیل دیدگاهتان بر رسول و امت اسلامی، بر خدا و رسولش پیشی نگیرید. بدیهی است که مقدم داشتن ادله استحسانی بر نص، پیشی گرفتن بر خدا و رسول اوست و چه خوب گفته است امام شافعی: «من استحسن فقد شرّع»؛ یعنی کسی که از استحسان استفاده کند، تشریح کرده

است. بسیاری از بزرگان اهل سنت آگاهند که ظاهر آیه وضو یا صریح آن، بر مسح پاها دلالت دارد و به این مطلب با وجدان، زبان و قلم خویش اعتراف کرده اند، اما تعبد به مذهب پیشوایان چهارگانه و دیگران مانع شده به مضمون آیه عمل کنند و به جای آنکه از قرآن پیروی نمایند، به روش موروثی خود عمل کرده اند. چنانچه از اوان کودکی بر این اندیشه پرورش نیافته بودند، اجتهادات خود را بر کتاب عزیز خداوند که بر مسح دلالت دارد، مقدم نمی داشتند و خود را از بند تقلید آزاد می کردند. اینک به نمونه هایی از این اجتهادها که عقل و وجدان آزاد، آنها را بر نمی تابد، اشاره می کنیم:

شستن، شامل مسح است

جصاص پنداشته به دلیل اینکه آیه وضو مجمل است، باید به احتیاط عمل کرد و احتیاط به شستن پاهاست که شامل مسح هم می شود؛ بر خلاف مسح که شامل شستن نمی شود. وی با ادعای اتفاق همه مسلمانان بر این که اگر کسی پاها را بشوید، واجبش را ادا کرده، از آیه وضو رفع ابهام کرده است. اما این دیدگاه مردود است؛ زیرا اولاً، ایشان چگونه ادعا می کند که آیه اجمال دارد، در حالی که از دلالتی آشکار برخوردار است؟ آیه در صدد بیان وظیفه عموم نمازگزاران به هنگام اقامه نماز است و در این گونه موارد باید مراد واضح باشد و غیر از یک معنا، معنای دیگری محتمل نباشد. به نظر می رسد فرار از ظاهر آیه که نشان می دهد باید پاها را مسح کرد، نه شست و شو داد، وی را وادار کرده که به اجمال آیه قائل شود. ثانیاً، دیدگاه وی که شستن

پاها شامل مسح هم می شود، بر خلاف مسح که شامل شستن نمی شود، صحیح نیست؛ زیرا مراد از شستن در این بحث، ریختن آب بر عضوی است که باید شسته شود؛ همچنان که مراد از مسح در این مورد، کشیدن دست تر بر عضوی است که باید مسح شود. با این حساب، شستن و مسح کردن، دو فریضه مختلف بوده که هر یک غیر از دیگری است. بنابراین نه شستن، جای مسح را می گیرد و نه مسح، جای شستن را. ثالثاً، «ادّعی مسلمانان اتفاق دارند اگر کسی پایش را بشوید، واجبش را انجام داده و از آیه رفع ابهام می شود» یک نوع مصادره است؛ زیرا چگونه ادّعی اتفاق می کند، در حالی که بین صحابه و تابعین کسانی که به مسح قائل هستند - و نام همه آنها خواهد آمد - تعدادشان از قائلان به لزوم شستن پاها کمتر نیست؟ امامیه که یک چهارم مسلمانان را تشکیل می دهند، قائلند شستن پاها باطل است و باید آنها را مسح کرد؛ پس اتفاق همه مسلمانان بر شستن چگونه ممکن است؟

نسخ قرآن به واسطه سنت پیامبر

گروهی معتقدند که دلالت آیه وضو بر مسح، روشن است و قول به عطف «أرجلكم» بر «وجوهکم» باطل است. اینان می گویند: البته نمی شود بین معطوف و معطوف علیه، خبری که از معطوف خبر ندهد، واسطه شود؛ زیرا این کار، گمراه کردن مخاطب و به اشتباه انداختن اوست، نه بیان حکم شرعی برای او. هرگز نباید گفت: «ضربتُ محمداً و زیداً و مررت بخالد و عمرواً» و مراد این باشد که عمرو را نیز زده ای. اما چون در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شستن پاها آمد، می توان گفت

که مسح پاها منسوخ شد. این نظریه، مردود است؛ زیرا اولاً، نسخ آیات قرآن جز با سنت قطعی، صحیح نیست؛ چرا که قرآن دلیل قطعی است و نسخ دلیل قطعی جز با دلیلی قطعی امکان پذیر نیست. اما در مورد بحث ما، سنتی که بر لزوم شستن دلالت دارد با سنتی که بر لزوم مسح دلالت دارد، متعارض است. در این صورت، چگونه می توان یکی از این دو را بدون مرجح بر قرآن کریم مقدم داشت؟ ما روایات بسیاری را که نشان می دهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جای شستن پاها، آنها را مسح می کرده اند، خواهیم آورد. ثانیاً، امت اسلامی اتفاق نظر دارند که مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و هیچ آیه ای از آن نسخ نشده است. پیش تر آرای صحابه و روایاتی را که بر این مطلب دلالت داشت، آوردیم. ثالثاً، ابن حزم باید آیه وضو را دلیلی بر منسوخ بودن سنت قلمداد می کرد. بر فرض اگر چنین باشد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برهه ای از زمان به هنگام وضو پس از مسح سر، پاها را می شسته است، آیه وضو این سنت را نسخ کرده است، نه این که آیه با این سنت نسخ شده باشد.

توجه دادن به وجوب میانه روی در ریختن آب

زمخشری آگاه بوده است که مطابق قرائت جرّ، ملزم به مسح پاها هستیم، نه به شستن آنها؛ از این رو در صدد برآمده تا مانع این دلالت شود و ثابت کند که اگرچه کلمه «أرجلكم» بر کلمه «روءوسکم» عطف شده است اما با این حال آیه بر لزوم مسح دلالت ندارد. او گفته است: گروهی کلمه

«أرجلكم» را به نصب خوانده اند که مطابق این قرائت باید پاها را شست. اگر کسی بگوید: قرائت جرّ و دخول پاها در حکم مسح را چگونه توجیه می کنید؟ در پاسخ می گوییم: میان اعضای سه گانه ای که باید در وضو شسته شود، پاها با ریختن آب روی آنها شسته می شود؛ در نتیجه در شستن پاها امکان اسراف وجود دارد و اسراف نکوهیده و منهی است. از این رو کلمه «أرجلكم» بر کلمه «روءوسکم» عطف شده، اما نه برای اینکه باید پاها هم مسح شود، بلکه برای اینکه بفهماند واجب است در ریختن آب روی پاها میانه روی شود. اما این دیدگاه مردود است؛ زیرا اولاً، دلیلی که زمخشری ذکر کرده، در صورتی صحیح است که همه موءمنان مخاطب آیه، متوجه آن نکته باشند. اما موءمنان کجا و نکته ای که زمخشری برای توجیه نظرش آورده است، کجا؟ به عبارت دیگر، نکته ای که زمخشری ذکر کرده، در جایی صحیح است که احتمال اشتباه وجود نداشته باشد، نه در مثل مورد بحث که احتمال آن وجود دارد، در نتیجه، ممکن است ظاهر آیه غافل از نکته بدیعی که جناب زمخشری دریافت کرده است، بر وجوب مسح حمل شود! ثانیاً، در شستن دستان مثل شستن پاها احتمال اسراف وجود دارد؛ پس چرا در باره ریختن آب بر دستان چنین هشدار در آیه وجود ندارد؟ سخن زمخشری در واقع توجیهی است برای مذهبی که وی در آن رشد و نمو کرده است. اگر آن مذهب نبود، هرگز چنین دلیلی به ذهنش خطور نمی کرد.

آسان بودن شستن پاها بر خلاف موی سر

ابن قدامه چون دریافته که مقتضای عطف «أرجلكم» بر «روءوسکم»، چه به نصب قرائت شود و چه

به جز، مسح پاهاست، در مقابل این دلیل قاطع به فلسفه سازی و اجتهاد در مقابل نص پرداخته و گفته است: بین سر و پا تفاوت‌هایی وجود دارد که نمی توان آنها را به یک حکم محکوم کرد، از جمله این که: (أ) در سر، مو مسح می شود و شستن مو مشکل است، در حالی که پاها چنین نیست و به همین دلیل پاها به اعضایی که شسته می شود [یعنی صورت و دستها] شبیه تر است. (ب) پاها در آیه به حدّ کعبین محدود شده، از این رو به دستها که به مرفق محدود شده، شبیه تر است. (ج) پاها به دلیل این که وسیله راه رفتن روی زمین است، در معرض آلودگی است برخلاف سر. این دیدگاه نیز مردود است؛ زیرا این دیدگاه اجتهاد در مقابل نصّ و فلسفه سازی برای احکام است. پاسخ وجه اول این است که اگر قرار باشد جزئی از مو شسته شود، چه مشقتی وجود خواهد داشت؟ وقتی در مسح، جزئی از مو مسح می شود، در شستن هم باید چنین باشد. اما پاسخ وجه دوم: تمسک به تشابهات خیلی ضعیف است؛ زیرا چه بسا دو شیء متشابه وجود داشته باشد که دارای احکام مختلف باشد. وجه سوم از این هم ضعیف تر است؛ زیرا این که پاها در معرض آلودگی است، موجب نمی شود در وضو شسته شود؛ چرا که قائلان به لزوم مسح، برآنند که پاها باید قبل از مسح، از آلودگی پاک باشد. به جرأت می توان گفت که این توجیهات و توجیه زمخشری، بازی با آیه برای تأیید مذهب خود است. شایسته است فقیه آگاه به آیه تمسک کند؛ چه موافق نظر

فقهی او باشد یا نباشد. نویسنده تفسیر المنار در حق کسانی که فتاویٰ پیشوایان خویش را بر قرآن و سنت مقدم می‌دارند، سخن با ارزشی گفته است: «از نظر آنان باید عمل انسان مطابق کتابهای ایشان باشد، نه مطابق کتاب خدا و سنت رسول او».

پیروی از پیشینیان در شستن

ابن تیمیه چون دریافته که قرائت جرّ «أرجلکم» مستلزم عطف آن بر «روءوسکم» در نتیجه، لزوم مسح پاهاست، نه شستن آنها، به تأویل نص پناه برده و گفته است: اگر «أرجلکم» را به اعراب جرّ قرائت کنیم، بدان معنا نیست که پاها را باید مسح کرد؛ چنان که برخی تصوّر کرده اند؛ به چند دلیل، از جمله: پیشینیان که چنین قرائت کرده اند، خود گفته اند: حکم مسئله، به شستن پاها تغییر یافته است. این قول هم باطل است؛ زیرا اگر آنچه ابن تیمیه گفته، درست باشد، لازمه اش این است که پیشینیان قرآن را رها کرده، به چیزی که موافق قرآن نیست، تمسک کرده باشند. اگر کسی بگوید بازگشت آنها از مسح به شستن، به سبب نسخ آیه وضوست، در پاسخ می‌گوییم: چنان که گذشت، قرآن با خبر واحد نسخ نمی‌شود و اگر قبول کنیم قرآن با خبر واحد نسخ می‌شود، در پاسخ می‌گوییم که چیزی از سوره مائده نسخ نشده است. شگفت این که ابن تیمیه آن جا که دلیل هفتم را بیان می‌کند، سخن خود را نقض کرده، می‌گوید: در تیمّم که در وقت ضرورت به عنوان بدل وضو وضع شده است، بخشی از اعضای وضو حذف و بخشی دیگر تخفیف داده شده است؛ زیرا آنچه باید در وضو مسح شود، در تیمّم حذف شده و آنچه باید در وضو

شسته شود، در تیمم باید مسح شود. در صورتی که می دانیم حکم پاها در تیمم حذف شده است، اگر اعضای که در وضو باید مسح شود، در تیمم حذف شده باشد؛ لازمه سخن آن است که حکم پاها مسح باشد تا حذف آن در تیمم صحیح باشد؛ زیرا اگر حکم پاها شستن بود، نایستی در تیمم حذف می شد، بلکه بایستی مثل صورت و دستان، مسح می شد.

تعیین حد، نشانه شستن

شیخ اسماعیل حقی بروسوی، نظریه شستن پاها را تأیید کرده و استدلال نموده که مسح در هیچ جا به حد و مرزی محدود نشده و فقط مواردی که باید شسته شود، دارای حدودی معین است. مراد این مفسّر آن است که در آیه وضو پاها به «کعبین» یعنی برآمدگی آنها محدود شده است، پس حکم پاها به دستها که به «مرافق»، یعنی آرنجها مرزبندی شده، بیشتر شبیه است، در نتیجه، حکم پاها همچون حکم دستها، به دلیل دارا بودن حدّ و مرز معین، شستن است. این سخن هم مردود است؛ زیرا در هر دو موردی که در وضو باید شسته و مسح شود، هم با حدّ و مرز آمده و هم بدون حدّ و مرز. توضیح اینکه: مطابق آیه وضو، صورت باید شسته شود، ولی برای آن حدّی مشخص نشده است، اما دستان که باید شسته شود، به «مرافق» یعنی آرنجها محدود شده است. از اینجا می فهمیم که شستن، گاهی با تعیین حد است و گاهی بدون تعیین حد. بنابراین نه تعیین حد، علامت وجوب شستن است و نه عدم تعیین حد، نشانه وجوب مسح. در مورد مسح هم چنین است؛ یعنی پاها (مطابق اعتقاد ما) باید مسح

شود و محدود به برآمدگی پا شده است، اما برای سر که باید مسح شود، حدّ و مرزی معین نشده است. پس اینکه تعیین حدّ، نشانه شستن باشد، بیشتر شبیه این است که اعم، دلیل بر اخصّ قرارداد شده است. اینکه مفسّر مزبور گفته است «مسح در هیچ جا به حدّ و مرزی محدود نشده»، اوّل اختلاف بوده و به منزله به کار بردن دلیل در مدعاست. اگر این استحسانها را بپذیریم، ذوق ادبی اقتضا می کند که به لزوم مسح حکم شود، نه به شستن. سید مرتضی می گوید: در آیه وضو عضو نام برده شده که باید شسته شود (صورت) و برای آن حدّی معین نشده است. بر این عضو، عضو عطف شده که باید شسته شود (دستها) و برای آن حدّی تعیین شده است؛ آن گاه دو باره عضو ذکر شده که باید مسح شود (سر) و برای آن حدّی معین نشده است. پس باید پاها که حدّش معین و بر «روءوسکم»، عطف شده، مسح شود تا این دو جمله، در عطف یک عضو شستنی محدود بر یک عضو شستنی غیر محدود و همچنین عطف یک عضو مسح شدنی محدود بر یک عضو مسح شدنی غیر محدود، قرینه هم قرار گیرند.

مرجعیت سنت پس از تعارض دو قرائت

آلوسی معتقد است که تعارض این دو قرائت متواتر، مانند تعارض دو آیه است و اصل در چنین مواردی، تساقط و رجوع به سنت است. وی می گوید: این دو قرائت [قرائت جزّ و نصب کلمه «أرجلكم»] به اجماع شیعه و سنّی، بلکه به اتفاق همه مسلمانان، متواتر است. مطابق قواعد اصولی مورد قبول هر دو گروه، چنانچه دو قرائت متواتر در یک آیه،

تعارض کند، حکم آن، حکم تعارض دو آیه است. یعنی باید در درجه اول تلاش کنیم تا آنجا که ممکن است، آنها را جمع کرده، با هم تطبیق دهیم؛ زیرا چنان که در علم اصول مقرر است، اصل در ادله، اعمال دلالت آنهاست، نه ترک و اهمال آنها. پس از آن باید ببینیم کدام یک ترجیح دارد. اگر امکان ترجیح یکی بر دیگری نبود، باید آنها را رها کرده، به دنبال ادله ای از سنت باشیم. شکفت است که دو قرائت را متعارض قرار دهیم و آن گاه درصدد برآییم به روشهای مختلف، تعارض را رفع کنیم. چون تصوّر تعارض میان دو قرائت، ناشی از تحمیل و تطبیق دیدگاه فقهی خاصی بر قرآن است؛ و گرنه از نظر ما در این دو قرائت هیچ گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر دو قرائت نشان دهنده یک حکم است که مسح پاها باشد؛ زیرا کلمه «أرجلكم» بنا بر هر دو قرائت، بر کلمه «روءوسکم» عطف شده است، حال اگر عطف بر محلّ «روءوسکم» باشد، به نصب خوانده می شود و اگر بر ظاهر این کلمه عطف شده باشد، به جرّ خوانده می شود.

شستن پاها زیاده ای از طرف رسول خدا

جمال الدین قاسمی معتقد است: چنان که ابن عباس و دیگران گفته اند، آیه وضو تصریح می کند که مسح واجب است، اما برگزیدن شستن پاها در احادیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده، از آن رو است که عادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) این بوده است که در واجب توسعه و افزایش می داده است. او در هر واجبی مثل نماز، روزه، زکات و حج، سنتهایی را برای تقویت آن

واجب، وضع می کرد. از جمله دلایلی که نشان می دهد مسح پاها واجب است، تشریح مسح است بر کفشها و جورابها که سندی بر آن وجود ندارد، مگر همین آیه وضو؛ زیرا اصل هر سنتی، به دلالت منطوق یا مفهوم، در قرآن وجود دارد. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعید است چیزی به فرایض اضافه و یا از آنها کم کند؛ بلکه او از وحی پیروی می کند و شعارش همواره این بوده است که «من تنها از چیزی پیروی می کنم که از سوی پروردگار بر من وحی می شود» و خداوند به او می گوید: «بگو من حق ندارم از پیش خود آن را تغییر دهم. فقط از چیزی که بر من وحی می شود، پیروی می کنم». اگر چیزی به نمازها افزوده، به فرمان خدا بوده است. از طرف دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر چیزی را به واجبات اضافه کرده باشد، چیزی را اضافه کرده که اصل آن با سنت ثابت باشد، نه با قرآن؛ مانند افزودن دو رکعت به نمازهای چهار رکعتی و یک رکعت به نمازهای سه رکعتی. مسلم از ابن عباس روایت کرده است: «فرض الله الصلاة على لسان نبيكم في الحضر أربعاً وفي السفر ركعتين»؛ خداوند به زبان پیامبرتان نماز را در وطن، چهار رکعت و در سفر، دو رکعت واجب کرده است. اگر فرض کنیم که مسح واجب بوده است، نه شستن، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حکم روایاتی که به شستن دستور داده، چیزی را به وظیفه ما افزوده است، در این صورت، با روایات صحیح فراوانی که به مسح دستور داده اند و به

طور مستوفی به آنها خواهیم پرداخت، چه کنیم؟ آیا در اینجا پس از تعارض، پناهگاهی جز قرآن خواهد بود؟ همه این سخنان نشان می دهد که گویندگان آنها با پیش داوری به سراغ آیه که دلالت صریح و آشکاری دارد، رفته و دیدگاه خود را بر آن تحمیل کرده اند و همین امر موجب شده که در تنگنا افتاده و برای خروج از آن به هر دری زده، به وجوه استحسانی که هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند، تمسک کنند.

تمسک به مصلحت

صاحب تفسیر المنار چون در می یابد آیه در لزوم مسح پاها با دست مرطوب، ظهور دارد، تلاش می کند با تمسک به پاره ای مصلحتها، آیه را از ظاهرش برگرداند. او می گوید: برای وجوب مسح روی پاها با دست مرطوب، حکمتی وجود ندارد؛ بلکه می توان گفت: چنین مسیحی خلاف حکمت وضوست؛ زیرا عروض رطوبت کم بر عضوی که دارای غبار یا چرک است، بر آلودگی آن می افزاید و دستی هم که آن را مسح می کند، آلوده می شود. آنچه صاحب تفسیر المنار گفته، استحسانی است که با وجود نص، نمی توان بر آن اعتماد کرد؛ زیرا احکام شرعی تابع مصالح واقعی است و بر ما واجب نیست که از آن مصالح اطلاع داشته باشیم. چه مصلحتی در مسح سر به مقدار یک انگشت یا دو انگشت وجود دارد که شافعی گفته است: «هرگاه کسی با یک یا چند انگشت یا با کف دست مسح کند و یا دستور دهد کسی برای او مسح کند، کفایت می کند» در اینجا سخن ارزشمندی از امام شرف الدین موسوی وجود دارد که عین آن را نقل می کنیم: ما ایمان داریم که شارع مقدس مصلحت

بندگان را در همه تکالیف شرعی ملاحظه کرده است. به این معنا که دستوری به آنها نداده مگر این که مصلحت آنها را در نظر گرفته و آنها را از چیزی نهی نکرده مگر این که در آن مفسده ای وجود داشته است. با این حال، هیچ یک از علل احکام را به لحاظ مصالح و مفاسد، به آرای بندگان وابسته نکرده است، بلکه ادله تعبدی محکمی برای احکام تعیین کرده و بندگان را مجاز ندانسته از ادله تعیین شده دست بردارند و به ادله دیگری روی آورند. نخستین دلیل از سلسله ادله محکم، کتاب خداوند عزّ و جلّ است که در آن به مسح سر و پاها در وضو حکم کرده است. بنابراین چاره ای جز گردن نهادن به این حکم نیست. اما پاکی پاها از آلودگی باید قبل از مسح احراز شود؛ زیرا ادله خاصی دلالت دارد طهارت اعضای وضو قبل از شروع وضو، شرط است.

فاصله شدن جمله «فامسحوا» برای بیان ترتیب

برخی گفته اند: «فاصله شدن جمله «فامسحوا بروءوسکم» بین معطوف و معطوف علیه برای بیان تقدّم مسح بر شستن پاهاست». این سخن هم باطل است، زیرا گوینده می توانست با تکرار فعل، بین ترتیب و وضوح کلام، جمع کند و بگوید: «فامسحوا بروءوسکم و اغسلوا أرجلکم». در این صورت، کلام گوینده، بیانگر ترتیب و در عین حال، عاری از هر گونه ابهامی بود.

مسح بر پاها در احادیث صحیح

اشاره

از دلالت آیه وضو معلوم شد که وظیفه مکلفان در مورد پاها مسح است. از آنجا که این آیه در اواخر زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و پس از آن هم نسخ نشد، به تنهایی در دلالت بر ادّعی ما کافی است. اما در

عین حال برای تقویت آن، روایاتی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او درباره لزوم مسح پاها نقل می کنیم. با توجه به محدود بودن این مقاله، به متن روایات بدون ذکر اسناد، اکتفا می کنیم:

روایاتی از رسول خدا درباره مسح پاها

۱. از بسر بن سعید نقل شده است: عثمان به محلی که مردم اجتماع می کردند آمد و خواست وضو بگیرد. او نخست مضمضه و استنشاق کرد؛ آن گاه صورتش را سه بار شست و دستانش را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را هر کدام سه بار مسح کرد. سپس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که چنین وضو گرفت؛ ای کسانی که حضور دارید! آیا چنین است؟ گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که نزد او بودند، گفتند: آری. ۲. از حمران نقل شده است: عثمان مقداری آب طلبید و با آن وضو گرفت؛ آن گاه خندید. سپس گفت: آیا نمی پرسید چرا خندیدم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیزی تو را خندانده؟ گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که همچون من وضو گرفت؛ نخست مضمضه و استنشاق کرد و صورت و دستها را هر کدام سه بار شست و سر و روی پاها را مسح کرد. ۳. در مسند عبدالله بن زید مازنی آمده است: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) وضو گرفت و سه بار صورت و دو بار دستهایش را شست و سر و پاها را دو بار مسح کرد». ۴. از ابی مطر نقل شده است: در مسجد با علی نشسته بودیم، مردی نزد علی آمد و گفت: نحوه

وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به من نشان بده. علی قنبر را خواند و از او خواست ظرفی آب بیاورد. وقتی آب را آورد، دستان و صورتش را سه بار شست. آن گاه انگشت خود را در دهانش کرد و سه بار استنشاق نمود و سه بار بازوهای خود را شست و سرش را یک بار و پاهایش را تا برآمدگی آن مسح کرد، در حالی که هنوز از محاسنش به سینه آب می چکید. آن گاه پس از وضو جرعه ای آب نوشید و گفت: کجاست آن که از وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید؟ وضوی رسول خدا چنین بود. ۵. عباد بن تمیم از پدرش نقل کرده است که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که وضو گرفت و با آب بر محاسن و پاهایش مسح کرد». ۶. از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است: «فکر می کردم کف پا بیشتر سزاوار مسح است تا روی آن؛ تا این که دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روی پاها را مسح می کند». ۷. از رفاعه بن رافع نقل است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده است: جایز نیست هیچ یک از شما وارد نماز شود تا این که وضو را چنان که خداوند دستور داده است تمام کند. آن گاه صورت و دستها را تا آرنج شست و سر و پاها را تا برآمدگی مسح کرد. ۸. عبدالله بن عمرو روایت کرده است: در مسافرتی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم، حضرت از ما جدا شد،

موقع نماز بود که ما را دریافت. ما مشغول وضو گرفتن شدیم و بر پاها مسح می کردیم که حضرت با صدای بلند دو یا سه نوبت فریاد زد: وای بر پاشنه پاها از آتش. ۹. از ابی مالک اشعری نقل شده که به قومش گفت: جمع شوید تا برای شما به گونه نماز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز بخوانم، چون جمع شدند گفت: آیا میان شما [غریبه ای] هست؟ گفتند نه، مگر خواهر زاده ای از ما، گفت: خواهر زاده هر قومی، از آن قوم است. پس کاسه آبی درخواست کرد. وقتی آب آوردند شروع کرد به وضو گرفتن. ابتدا مضمضه و استنشاق نمود و صورت و دستانش را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را مسح کرد سپس نماز خواند و برای آنها بیست و دو بار تکبیر گفت. ۱۰. عباد بن تمیم مازنی از پدرش روایت کرده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که وضو می گیرد و آب را روی پاهایش می مالد». ۱۱. از اوس بن ابی اوس ثقفی نقل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده بر سر چاه قومی در طائف رفت و وضو گرفت و بر پاهایش مسح کرد. ۱۲. از رفاعه بن رافع نقل شده: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودم که مردی وارد مسجد شد و نماز خواند. وقتی نمازش تمام شد آمد و بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و گروهی که آنجا بودند سلام کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: برگرد و نماز بخوان که نماز نخوانده ای. مرد

شروع کرد به نماز خواندن و ما نحوه نماز خواندن او را نگاه می کردیم و نمی دانستیم که نمازش چه عیبی داشته است. نمازش که تمام شد، نزد پیامبر آمد و سلام کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس ازدادن پاسخ سلام، فرمود: برگرد و دوباره، نماز بخوان؛ زیرا هنوز نماز نخوانده ای. همام می گوید: یادم نیست دو یا سه بار پیامبر آن مرد را به این کار واداشت. مرد پرسید: نمی دانم نماز من چه عیبی دارد؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نماز هیچ یک از شما تمام نیست تا این که وضو را چنان که خدا دستور داده است، تمام انجام دهد؛ به این ترتیب که صورت و دستانش را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا بر آمدگی روی پاها مسح کند. آن گاه تکبیر گفته خدا را ثنا گوید؛ سپس «آم القرآن» [فاتحه الكتاب] و آنچه اجازه داده شده و برای او میسر است بخواند، آن گاه تکبیر گفته رکوع کند؛ یعنی دو کف دست را بر دو زانویش قرار دهد تا مفاصلش آرام گیرد. سپس بایستد به طوری که کمرش راست شده و هر استخوانی به شکل اولیه خودش درآید و بگوید: سمع الله لمن حمده. آن گاه تکبیر گوید و به سجده رفته صورتش را بر زمین قرار دهد. همام می گوید: و چه بسا فرمود: «پیشانی اش را بر زمین قرار دهد تا مفاصلش آرام گیرد، آن گاه تکبیر گوید و بنشیند به طوری که کمرش راست باشد». پیامبر چهار رکعت را تا پایان چنین توصیف کرد. آن گاه فرمود: تا چنان که گفتم انجام ندهید،

نماز هیچ یک از شما تمام نیست. ۱۳. از ابن عباس نقل شده است: نزد عمر، سعد و عبدالله بن عمر از مسح سخن به میان آمد. عمر بن خطاب به عبدالله گفت: «سعد فقیه تر از توست.» آن گاه عمر به سعد گفت: ما انکار نمی کنیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر پاها مسح می کرد، اما آیا از زمان نزول سوره مائده که بعد از سوره براءت، آخرین سوره قرآن است و همه احکام را استقرار بخشید، پیامبر مسح می کرد؟ ۱۴. از عروه بن زبیر نقل شده است: چون جبرئیل در آغاز بعثت بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، با اعجاز، چشمه آبی گشود و وضو گرفت و محمد (صلی الله علیه و آله) نگاه می کرد، جبرئیل صورت و دستانش را تا آرنج شست و سر و پاها را تا برآمدگی مسح کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) کاری را که از جبرئیل دیده بود، انجام داد. ۱۵. عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر از پدرش روایت کرده است: ابا جبیر با دخترش که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با او ازدواج کرده بود، نزد پیامبر آمد. رسول خدا درخواست کرد آبی برای وضو بیاورند. او ابتدا دستانش را شست و آنها را تمیز کرد. سپس آب را در دهانش گردانید و بعد استنشاق کرد. آن گاه سه بار صورت و دستانش را تا آرنج شست و در آخر، سر و پاهایش را مسح کشید. آنچه گذشت، گذری بود بر روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کتب روایی اهل سنت که به آنها دست یافته ایم. این روایات

نشان می دهند که سخن و عمل پیامبر بر مبنای مسح بوده است نه شستن. سخنان صحابه و تابعین در باره مسح پاها ۱۶. از سفیان نقل شده است: «علی (علیه السلام) را دیدم که وضو گرفت و در آخر، روی پاها را مسح کرد.» ۱۷. از حمران نقل شده است: عثمان را دیدم که درخواست کرد برای او آب بیاورند. آن گاه سه بار دستش را شست و پس از مضمضه و استنشاق، صورت و دستهایش را سه بار شست و سپس سر خود و روی پاهایش را مسح کشید. ۱۸. عاصم احوال از انس روایت کرده است: «در قرآن، مسح، و در سنت، شستن آمده است. و این، اسنادی صحیح است.» ۱۹. عکرمه از ابن عباس نقل کرده است: «وضو از دو شستن و دو مسح تشکیل شده است.» ۲۰. عبدالله عتکی از عکرمه نقل کرده است: «پاها شستن ندارد، بلکه قرآن در مورد آنها مسح را نازل کرده است.» ۲۱. جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است: «بر سر و پاهایت مسح کن.» ۲۲. ابن علیّه بن داود از عامر شعبی نقل کرده است: بایستی بر پاها مسح کرد. آیا نمی بینی اعضای را که در وضو باید شست در تیمم بایستی مسح کرد و اعضای را که در وضو باید مسح کرد، در تیمم رها شده است؟ ۲۳. از عامر شعبی نقل شده است: دستور چنین است که آنچه باید در وضو شسته شود، در تیمم، مسح شود؛ و آنچه در وضو باید مسح شود یعنی سر و پاها، در تیمم حذف شود. ۲۴. از عامر شعبی نقل است که: امر شده است که

آنچه در وضو باید شسته شود، در تیمم با خاک مسح شود و آنچه باید [در وضو] با آب مسح شود، در تیمم رها شود. ۲۵. از یونس نقل شده کسی که تا واسط همراه عکرمه بوده به او گفته است: من ندیدم که او [در وضو] پاهایش را بشوید، بلکه همواره بر آنها مسح می کرد تا این که از آن شهر خارج شد. ۲۶. از قتاده در تفسیر آیه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» نقل شده است: «خداوند دو شستن و دو مسح را [در وضو] واجب گردانیده است». ۲۷. موسی بن انس به ابی حمزه گفت: حجّاج در اهواز برای ما که با او بودیم خطبه خواند. در خطبه سخن از وضو به میان آورد؛ پس گفت: «اغسلوا وجوهکم و ایدیکم و امسحوا برؤءوسکم و أرجلکم»، هیچ چیزی از بنی آدم، از پاهایش به آلودگی نزدیک تر نیست. پس زیر و روی آنها را بشوید. انس وقتی این سخنان را شنید، گفت: خدا راست گفت و حجّاج دروغ. خداوند فرموده است: «وامسحوا برؤءوسکم و أرجلکم»؛ موسی بن انس می گوید: «انس هنگام مسح پاهایش آنها را مرطوب می کرد». ابن کثیر گفته است: «سند این روایت صحیح است. ۲۸. از شعبی نقل شده است: جبرئیل مسح کردن را نازل کرده است... آیا نمی بینی در تیمم مسح می شود آنچه که در وضو شسته می شود و رها می شود آنچه در وضو مسح می شود؟ ۲۹. از اسماعیل نقل شده است: به عامر شعبی گفتم: گروهی از مردم می گویند جبرئیل شستن پاها را نازل کرده است. آیا درست است؟ گفت. جبرئیل

مسح کردن را نازل کرده است. ۳۰. از نزال بن سیره نقل شده است: علی آب درخواست کرد تا وضو بگیرد. آن گاه وضو گرفت و در آخر بر کفش و پاهایش مسح کرد. سپس وارد مسجد شد و کفشهایش را در آورد و پس از آن نماز خواند. ۳۱. از ابی ظبیان نقل شده است: علی را دید که لنگی زرد و لباسی مشکی برتن دارد و در دستش یک چوب دستی است. نزدیک دیوار زندان آمد، آن گاه به کناری رفت و وضو گرفت و بر کفشها و پاهایش مسح کرد؛ سپس وارد مسجد شد و کفشهایش را در آورد و نماز خواند. آنچه نقل شد، مثنی از خروار بود. هر کس در صحاح و مجموعه های حدیثی جستجو کند به بیشتر از آنچه ما به طور گذرا گفتیم، آگاهی می یابد.

نادیده گرفتن روایات مسح

ابن کثیر و پیروانش روایات مسح را نادیده گرفته و گفته است: رافضیها بدون این که دلیلی داشته باشند و از سرنادانی و گمراهی، مخالف شستن پاها در وضو هستند. درحالی که آیه کریمه بر وجوب شستن پاها دلالت دارد این در حالی است که روایات متواتری، مطابقت فعل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با دلالت آیه ثابت می کند. رافضیها بدون این که دلیلی صحیح، داشته باشند، مخالف این همه دلیل هستند. گویا ابن کثیر به هنگام طرح چنین ادعایی، در آیه کریمه و وضوح دلالت آن بر لزوم مسح، دقت نکرده، از احادیث بسیاری که بر مسح دلالت دارند، آگاه نشده و در صورت آگاهی، در آنها تأمل نکرده است. شیخ اسماعیل بروسی با پیروی از ابن

کثیر گفته است: رافضیها معتقدند مسح پاها واجب است؛ و در مورد مسح، خیر ضعیف نادری را روایت کرده اند. آلوسی ادعا کرده که شیعه به خبر واحدی در این زمینه تمسک کرده است. او می گوید: شیعیان در ادعایشان مبنی بر لزوم مسح، جز روایتی که از علی - کرم الله وجهه - نقل شده است، دلیلی ندارند (که او صورت و دستانش را شست و سر و پاهایش را مسح کرد و در حالی که ایستاده بود از اضافه آب وضو نوشید. اگر بروسی و آلوسی در ادعایشان معذور باشند که برای وجوب مسح هیچ دلیلی جز روایتی شاذ و ضعیف وجود نداشته باشد، به طور قطع کسی که بر روایات فراوانی که تعداد آنها به بیش از سی می رسد، آگاه شود، عذری نخواهد داشت. بنابراین اگر روایاتی که نشان دهنده لزوم مسحند، متواتر نباشند، دست کم باید بگوییم که مستفیضند. علاوه بر این، قرآن مسح را تأیید می کند. بنابراین چاره ای از پذیرفتن روایات موافق قرآن و تأویل روایات حاکی از لزوم شستن پاها، نداریم، مثلاً می توان گفت: در مدتی وظیفه مسلمانان شستن پاها بوده است؛ اما این حکم با آیه وضو نسخ شد.

اسامی صحابه و تابعین برجسته قائلان به مسح

پیش از این روایاتی از اعلام صحابه و تابعین که حاکی از لزوم مسح در وضو بود به نقل از صحاح و مسانید روایی، ذکر کردیم. اینک نام و جایگاه هریک از این صحابه و تابعین را در نقل حدیث، با اشاره مختصری به شرح حالشان نقل می کنیم تا خواننده آگاه شود که معتقدان به مسح، بزرگان صحابه و تابعین و برجستگان ثقات بوده اند: ۱. امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در

این باره فرمود: اگر دین و احکام آن با رأی و نظر انسانها بود، زیر پاها سزاوارتر به مسح می بود تا روی آنها؛ اما من دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روی پاها را مسح می کرد. (حدیث ۶) ۲. امام باقر (علیه السلام)، محمد بن علی بن الحسین، سرور بنی هاشم در زمان خود و مشهور به باقر یعنی شکافنده علوم. (حدیث ۲۱) ۳. بسر بن سعید، امام اهل مدینه، مولای بنی حنظل، از عثمان بن عفان حدیث کرده است و یحیی بن معین و نسایی او را توثیق کرده اند. محمد بن سعد گفته است: «وی از عابدان و زاهدان بریده از دنیا بود. احادیث بسیاری از وی نقل شده است». (حدیث ۱) ۴. حمران بن ابان، از موالی عثمان بن عفان بوده و از او روایت نقل کرده است. (حدیث ۲) وی از برجستگان بوده و ابن حبان از وی در الثقات نام برده است. ۵. عثمان بن عفان، در حدیث ۲۱ گذشت که به هنگام وضو، برپاها مسح می کرد و می گفت: این وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. ۶. ابو مطر که ابن حبان او را در الثقات نام برده و حجاج بن ارطاه از او روایت کرده است. (حدیث ۴). ۷. عبدالله بن زید مازنی معروف به ابن ام عماره، حدیث وضو را از فضلی صحابه نقل کرده است. ابن حبان نام او را در الثقات آورده است. (حدیث ۳) ۸. نزال بن سبره هلالی کوفی، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و عثمان و ابوبکر و ابن مسعود روایت کرده است. (حدیث ۳۰) عجللی می گوید:

او اهل کوفه، ثقه و از بزرگان تابعین بوده است. ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است. ۹. عبد خیر بن یزید که عجلی در باره او می گوید: «او اهل کوفه و از ثقات و تابعین بوده است و ابن حبان او را در زمره ثقات تابعی ذکر کرده و عبدالصمد بن سعید حمصی در کتاب الصحابه به صحابی بودن وی را قطعی دانسته است. (حدیث ۶) ۱۰. عباد بن تمیم بن غزیه انصاری خزرگی مازنی که از پدر و عمویش، عبدالله بن زید، و از عویمر بن سعد روایت کرده است. عجلی و نسایی و دیگران او را توثیق کرده اند؛ حدیث او در صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است؛ ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است. (حدیث ۵ و ۱۰) ۱۱. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، کسی که به سبب دانش گسترده اش به دریا مشهور بود. همچنین او «حبر الامه» یعنی دانشمند امت نامیده شده است. عبدالله بن عتبّه در باره او گفته است: «ابن عباس با داشتن خصلتهایی از همه مردم برتر بود: در علم، هیچ کس بر او پیشی نداشت، در فقه مرجع هر سوءالی بود و من کسی را ندیدم که در احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او داناتر و در رأی، از او فقیه تر و در تفسیر قرآن کریم از او داناتر باشد». (حدیث ۱۳-۱۹) ۱۲. اوس بن ابی اوس ثقفی: نویسندگان سنن چهار گانه از وی احادیث صحیحی از راویان شامی نقل کرده اند. (حدیث ۱۱) ۱۳. شعبی: عامر بن شراحیل بن عبد، امام و حافظ و فقیه متقی که استاد ابو حنیفه بوده است.

احمد بن حنبل و عجللی گفته اند: روایات مرسل شعبی، صحیح است؛ زیرا او حدیث مرسلی را نقل نمی کرد مگر اینکه، صحیح باشد. ابن عیینه گفته است: «علما سه نفرند: ابن عباس، شعبی، و ثوری در زمان خود». (حدیث ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۸) ۱۴. عکرمه: ابو عبدالله، مدنی از موالی ابن عباس که ابن حبان در الثقات از او نام برده و گفته است: وی در زمان خود از عالمان فقه و قرآن بود و جابر بن زید در حق وی می گوید: عکرمه از دانشمندترین مردم زمان خود بود. صاحبان سنن اربعه، احادیث صحیحی از وی نقل کرده اند. (۲۵، ۲۰) ۱۵. رفاعه بن رافع بن مالک بن عجلان، ابو معاذ زرقی: در جنگ بدر حضور داشته و احادیثی از پیامبر نقل کرده است. در آغاز حکومت معاویه در گذشت. ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است. (حدیث ۷، ۱۲) ۱۶. عروه بن زبیر بن عوام قریشی: او برادر عبدالله بن زبیر و فقیهی دانشمند و از افاضل و علمای اهل مدینه بود. ابن حبان در الثقات از او نام می برد. (حدیث ۱۴) ۱۷. علامه حافظ، قتاده بن عزیز، ابو الخطاب سدوسی: او مفسری نابینا بود. احمد بن حنبل در حق او می گوید: قتاده به علم تفسیر و اختلاف علما آگاه بود. وی قتاده را به حفظ توصیف کرده و در باره او به تفصیل سخن گفته است. او حافظترین اهل بصره بوده و در طاعون سال ۱۱۸ هـ. در واسط در گذشت. ابن حبان در الثقات از او نام برده است. (حدیث ۲۶) ۱۸. انس بن مالک بن نصر: خادم رسول خدا بوده و در ده سالگی خدمت او می رسد و

به هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بیست ساله بوده است. او به بصره نقل مکان کرد و در سال ۹۱ هـ- در همان جا درگذشت. (حدیث ۱۸) ۱۹. موسی بن انس بن مالک: قاضی بصره بوده و از پدرش روایت می کرد و مکحول و حمید طویل از وی روایت کرده اند. (حدیث ۲۷) ۲۰. حصین بن جندب کوفی جنبی (ابوظبیان کوفی): او از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و سلمان روایت می کند و ابراهیم و اعمش از او روایت کرده اند. وی سال ۵۶ هـ- درگذشت. ابن حبان در الثقات از او یاد کرده است. (حدیث ۳۱) ۲۱. جبیر بن نفیر بن مالک بن عامر حضرمی: از ابوذر و ابودرداء روایت می کرد و اهل شام از او روایت کرده اند. در سال ۸۰ هـ- در شام درگذشت. ابن حبان در الثقات از او نام برده است. (حدیث ۱۵) ۲۲. اسماعیل بن ابی خالد بجلي احمسی، ابو عبدالله کوفی: عجلی در باره او گفته است: وی مردی صالح و دقیق بود و شغل آسیابانی داشت. مروان بن معاویه در حق او می گوید: اسماعیل را میزان (ترازو) نامیده بودند. وی در سال ۱۴۶ درگذشت. (حدیث ۲۹) ۲۳. تمیم بن زید مازنی، ابو عباد انصاری: از صحابه بوده و فرزندان او روایت می کنند. (حدیث ۵، ۱۰) ۲۴. عطاء قداحی: پدر یعلی بن عطاء بوده و از عبدالله بن عمر روایت می کرده و عروه بن قیس از او روایت کرده است. ابن حبان در الثقات از او یاد می کند. (حدیث ۱۱) ۲۵. ابو مالک اشعری: حارث بن حارث اشعری شامی از صحابه رسول خدا بوده و از ایشان روایت کرده و ابو

سلام اسود از او روایت کرده است. او و ابو عبیده جراح در جنگ احد زخمی شدند. وی در زمان خلافت عمر در گذشت. (حدیث ۹) این سخن شوکانی شگفت انگیز است که می گوید: «از هیچ یک از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جز علی و ابن عباس و انس، سخنی مخالف لزوم شستن پاها به هنگام وضو نرسیده است». این ادعا توجیهی ندارد جز اینکه اعتقاد او به لزوم شستن پاها، مانع شده که در سنن و مسانید، فحص و تتبع کند.

کیفیت وضوی پیامبر از زبان امامان اهل بیت

امامان اهل بیت، پس از قرآن دومین مرجع مسلمانان در امور اختلافی هستند؛ زیرا حافظان سنت رسول خدا و منبع علم او هستند. رسول خدا در حدیث ثقلین که مسلمانان بر نقل و صحت آن اتفاق دارند، بر این مطلب تصریح کرده و می فرماید: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»؛ من دو وزنه گرانبه را میان شما به جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم. بنابراین با توجه به جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) باید برای دانستن کیفیت وضوی رسول خدا به آنان رجوع کنیم؛ زیرا آنانند که از سرچشمه گوارای وحی نوشیده اند و سنت رسول خدا را نسل اندر نسل حفظ کرده اند.

روایات اهل بیت درباره وضو

۱. داود بن فرقد نقل کرده است: قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إنَّ أباي كان يقول: إنَّ للوضوء حدًّا، من تعداه لم يوءجر، و كان أبي يقول: إنَّما يتلدد، فقال له رجل و ما حدّه؟ قال: تغسل وجهك و يديك، و تمسح رأسك و رجلك؛ از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می گفت: «پدرم می گفت: وضو حدی دارد که اگر کسی آن را رعایت نکند، اجر نمی برد. پدرم

می گفت: ولی با این مسئله دشمنی می شود. مردی به او عرض کرد: حد آن چیست؟ فرمود: صورت و دستانت را بشوی و سر و پاهایت را مسح کن! ۲. زراره از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است: آیا نمی خواهید وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای شما انجام دهم؟ گفتیم: بله، پس ظرف آبی طلبید. وقتی آوردند آن را در مقابل خود قرار داد، آن گاه آستین را بالا زد و کف دست راست را در آن فرو برد و گفت: در صورتی که دست پاک باشد چنین کنید. پس مشتی آب برداشت و دست خود را بر پیشانی گذاشت سپس گفت: بسم الله و آب را بر پیشانی و محاسن خود ریخت. سپس دست چپ را در آب فرو برد و آب برداشت و آن را بر آرنج راست ریخت و با کف دست چپ آن را از بالا به پایین تا سرانگشتان به جریان در آورد سپس با دست راست مشتی آب برداشت و بر آرنج دست چپ ریخت و با کف دست راست آن را از بالا به پایین تا سرانگشتان به جریان در آورد؛ و جلوی سر و روی پای راست را با رطوبت دست راست و روی پای چپ را با رطوبت دست چپ مسح کرد. زراره می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ...سه مشت آب برای وضو کافی است. یک مشت آب برای صورت و دو مشت برای دو دست. با رطوبت دست راست جلوی سرت را مسح کن و با رطوبتی که از دست راست باقی می ماند روی پای راست و با رطوبتی که از دست چپ باقی

می ماند، روی پای چپ را مسح کن، مردی از امیر المؤمنین (علیه السلام) از کیفیت وضوی رسول خدا پرسید، حضرت همین گونه گفت. ۳. زراره و بکیر از امام باقر (علیه السلام) در باره کیفیت وضوی رسول خدا پرسیدند، امام در پاسخ، ظرف آبی طلبد و کف دست راستش را در آن فرو برد و مستی آب برداشت و بر صورت ریخت و آن را شست. آن گاه دست چپش را در آب فرو برد و مستی آب برداشت و بر بازوی راست ریخت و آن را از آرنج تا کف دست بدون این که به آرنج برگردد، شست. سپس دست راستش را در آب فرو برد و مستی آب برداشت و آن را بر بازوی چپ از ابتدای آرنج ریخت و آن را مانند دست راست شست. پس از آن با رطوبت کف دست، سر و پاها را بدون این که آب تازه با دست بردارد، مسح کرد. سپس فرمود: لازم نیست انگشتان را زیر شراک (بند نعلین) فرو برد. آن گاه فرمود: خداوند می فرماید: «یا أيها الذین آمنوا اذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم» پس نباید از مرفق تا انگشتهای دست چیزی ناشسته بماند؛ زیرا خداوند می فرماید: «اغسلوا وجوهکم و ایدیکم إلى المرافق» سپس فرموده است: «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلى الکعبین». بنابراین اگر کسی مقداری از سر و پاها را از انگشتان تا برآمدگی مسح کند، کفایت می کند. پرسیدیم: برآمدگی پاها کجاست؟ امام (علیه السلام) فرمود: پایین تر از مفصل ساق. آن گاه پرسیدیم: آیا یک مشت آب برای شستن صورت و یک مشت برای شستن دست کافی است؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری اگر

کشیدن دستها خوب انجام شود، دو مشت آب، برای کلّ وضو کفایت می کند. ۴. بکیر بن اعین، نقل کرده که امام باقر (علیه السلام) فرمود: آیا وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای شما بگویم؟ آن گاه با دست راست مثنی آب برداشت و با آن صورتش را شست. بعد از آن با دست چپ مثنی آب برداشت و با آن دست راست را شست و سپس با دست راست مثنی آب برداشت و با آن دست چپ را شست و در آخر، با رطوبت دستها سر و پاها را مسح کرد.

سخن پایانی

۱. تصریح قرآن به لزوم مسح پاها و این که شستن آنها موافق قرآن نیست. ۲. گروهی از برجستگان و مشاهیر صحابه (که حافظان سنت و احادیث بوده اند) به هنگام وضو مسح می کرده اند و به شدت با شستن پاها مخالفت نموده اند که روایات انبوه آنها گذشت. ۳. امامان اهل بیت (علیهم السلام) از جمله امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) کیفیت وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بیان کرده اند که ایشان به جای شستن پاها، مسح می کرده است. ۴. روایاتی که بر شستن پاها دلالت دارد، برخی صحیح است و برخی ضعیف، بلکه می توان گفت روایات ضعیف بیشتر از روایات صحیح است. بنابراین بر فقیه لازم است با عرضه روایات شستن پاها بر کتاب و روایات مسح، به علاج آنها پردازد. ۵. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همه مسلمانان فرمان داد به سخنان اهل بیت (علیهم السلام) تمسّک کنند: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» بنابراین چنگ زدن به احادیث آنان، فرمانبرداری از

سخن پیامبری است که جز به حق چیزی نمی گوید. کسی که به هر دو میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمسک کند، از گمراهی نجات می یابد و کسی که به یکی از آن دو تمسک کند، بر خلاف سخن پیامبر عمل کرده است. علی (علیه السلام) که باب علم پیامبر است، قائل به مسح است. فخر رازی درباره «اقتدا» به علی (علیه السلام) می گوید: کسی که در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت یافته است. دلیل این مطلب، سخن پیامبر است که فرمود: خدایا حق را دایر مدار علی قرار ده. ۶. اگر اجتهاد به معنای تلاش کردن برای استنباط احکام از ادله شرعیه است، پس چرا این نعمت بزرگ به امامان چهارگانه اهل سنت اختصاص یافته دیگران و از آن محروم باشند؟ چگونه پیشینیان در اجتهاد، سزاوارتر از پسینیانند؟ مسئله مورد بحث و نظیر آن ایجاب می کند در عصر ما نیز باب اجتهاد باز باشد و در حکم این مسئله و امثال آن، به دقت و تأمل در کتاب و سنت بپردازیم، نه در سخنان امامان چهارگانه اهل سنت. اجتهاد، رمز جاودانگی دین و شایسته برای اوضاع و محیطهای مختلف است و از بدعتهای جدید نیست. این باب از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پس از رحلت او باز بوده و در سال ۶۶۵ هجری با انگیزه های سیاسی، بسته شد. مقریزی در مورد انحصار مذاهب اهل سنت در چهار مذهب می گوید: ولایت قضات چهارگانه اهل سنت از سال ۶۶۵ هجری استمرار یافت، به گونه ای که در جهان اسلام، مذهبی غیر از مذاهب چهارگانه شناخته نمی شد. کسی که مذهب دیگری داشت مورد دشمنی قرار

می گرفت و محکوم می شد. ولایت هیچ قاضی و شهادت هیچ فردی، تا وقتی که مقلد یکی از این مذاهب چهارگانه نبود، پذیرفته نمی شد. فقهای اهل سنت در این دوران و در طول این مدت به وجوب پیروی از این مذاهب و تحریم دیگر مذاهب فتوا دادند و تا به امروز هم به این فتوا عمل می شود.

ص: ۵۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

